

البته ابرانیر همان لشکر ضبط می کند. القصه در آن شب عسکر
 اسلام از باریدن باران احتیاج را دفع نموده و بامدادان بمقابله دشمن
 صفوف حرب را اراسته هر مزرا برای جنگ دعوت کرده و آن هم
 اجابت نموده بمیدان درآمد. اگرچه خالد فراخور عادت خود
 بیک حله غضبفرانه هر مزرا در ر بوده از جان محروم نموده بود.
 اما چون لشکر هر مزید کالی برخالد حله آوردند پس آن هم هر مزرا
 بقتل رسانیده و قعقاع نیز سربازان ایران را که برخالد حله می آوردند
 بتبع خصم افکن منع نموده قشون فارس را شکست فاحش داده
 و مثنی را بعقب گیری شان امر نموده خود بجانب بصره عزیمت فرمود
 از امرای لشکر ایران قباز و انوشیجان که همراه کرزندگان ایرانیان
 بودند در اثنای راه با فوجی که اردشیر برای امداد هر مز فرستاده بود
 دوچار شده و دیگر بار نیز بنجر به بخت نکونساز قرار داده برای
 جنگ حاضر شدند. خالد نیز ازین حال آگاهی یافته و باستقبال
 ایشان زود بشتافته و جنگ در پیوسته و سرقباز و انوشیجان را از تن
 جدا کرده و قشون ایران را شکست بر شکست داده و دلاوران
 اسلام دنیال شان بتک و تاز آغاز کرده بسنان جان ستان و صمصام
 آتش فشان انجمن کوشمالی دادند که بجز انکسانیکه خود را در آب
 انداخته طعمه ماهیان شده بودند بقدر سی هزار لاشه دیگر هم از
 ایرانیان در دشت و بیابان سرنگون افتادند. و بعضی جو بهای مانع
 عبور و مرور کشته لشکر اسلام از تعقیب ایرانیان فارغ شده و خبر
 این واقعه عظیم و غلبه جسم را باخس غنائم بجانب خلیفه رسول الله
 ارسال نموده و فراخور امر خلیفه رسول الله یعنی ابوبکر رضی الله
 تعالی عنه باریاب فلاح و اصحاب صناعت تعرض نا کرده بلکه

تنها کارایشان را بدمت و جزیه مربوط ساخته هر يك را بحساب خود
ازاد گذاشتند.

بعد از آن شاه ایران باز لشکری فراوان مهیا کرده و بهمن را
شپهسالار ساخته برای جنگ خالد روان و قبائل نصرانیان عرب را
که در عراق مسکن داشتند بجهت محاربه اسلام برپا گردانیده و از
ایشان هم بسیاری کسان را فراهم آورده و برفوجی دیگر بازان
نام شخص را امیر ساخته بامداد بهمن فرستاد. خالد نیز در میان بازان
و بهمن درآمده و صفوف مصاف را مرتب ساخته و موافق عادت خود
از جنگ خبر داده و از طرف ایرانیان از طائفه عرب مالک بن قیس را
که در میدان مبارزه درآمده بود از کریمانش گرفته بقتل رسانیده.
بعد از آن دلاوران هر دو طرف پای ثبات را در میدان حرب انجمنان محکم
نهاده بکارزار مشغول شدند که از لشکر فرس و عرب بقدر هفتاد
هزار نفر مقتول شده و آخر الامر لشکر ایران بکلی پراکنده و پریشان
گردید. و چون آب نهر از جبهه های مجروح که در نهر افتاده بودند
سرخ آب گشته بود پس محاربه مذکور را (نهر الدم) تسمیه
نمودند. و بعد از آن بر بلده امهیشیا تاخته خراب گردانیدند.

القصد چون بلده حیره بطریق اشتهی مفتوح و لشکر ایران
مغلوب و مذبوح و مستنصره عرب نیز مطرود و مجروح شدند
در اعصاب اهل عراق ضعف و افتراق حاصل گشته چار و ناچار
فروتنی را اختیار نموده جزیه گذار شدند. درین اثنا شاه ایران
اردشیر سوم وفات نموده و شخصی از اولاد ملوک که زینت بخش
منند تخت و تاج باشد یافت نشده بنابراین در میان ایرانیان قیل و قال
فراوان و شورش و اختلال بی پایان بظهور آمده عاقبت الامر بانوئی را

بنام فرخزاد بر سریر سلطنت نشاندند. و ازدوام افتراق و اختلال
 ایرانیان خالد رضی الله عنه با سانی تمام اطراف انبار و عین الطهر
 و نواحی حیره بلکه همگی عراق را در مدت پنجماه روز در قبضه
 تصرف در آورده و بشغور و موافق عاملان کاردان را نصب و باج
 و خراج را معین کرده مکتوبی را که متضمن وقوعات مذکوره بود
 نوشته بحضور خلیفه رسول الله ارسال نمود. خلیفه
 رسول الله مکتوب خالد را خواند و گفت هر اینکه زنان از زایدین
 مردی که مانند خالد باشد عاجز هستند. خالد رضی الله تعالی عنه
 بقدر یکسال دیگر نیز بجهت تمهید امور مملکت در عراق نشسته
 و برای تبعیت اسلام بشاه ایران و والیان و مقربانش یکان یکان نامه ها
 روان و شاد را در قبول دین اسلام و جزیه مخیر نموده نوشته بود که
 باید که یا اسلام را قبول نمائی و با جزیه بدهی. و اگر ازینها روگردان
 شوی در آنصورت محقق بدانکه چندانکه تو زندگانی را دوست
 میداری لشکر اسلام را که بیشتر از آن بر موت تحریر هستند بجانب تو
 خواهم فرستاد. پس آن تکالیف را که اکنون بخواهش خود
 نمی پذیری بعد از آن خواه خواه بقهر و جبر قبول خواهی کرد

(استطراد)

از یک طرف لشکر اسلام ملک عراق را ضبط و تسخیر نموده
 تا مداین که نام قدیمش تیسقونست بچنگ و پیکار و اصل و از جانب
 دیگر هنوز بزرگان ایران دهسان یکدیگر را بنقل دسایس و محیل
 شیرین مذاق ساخته در تبدیل سلطنت بصبهای کبر و غرور بدرجه
 مست و غافل گردیده بودند که در مدت بیست سال یعنی از مبدأ ظهور
 دوات اسلامیه تا قتل بزجرد و افتادن حکومت ایران در دست

اسلام چهارده نفر از حکمداران ایران پیای بر تخت سلطنت نشسته
 و فرود آمده دولت و ملت خود را همچنان برهم زدند که تا حال حال
 نکبت اشغال ایشان در السنه انام داستان گردیده است. اگر چه
 در آن آوان هم بعضی مردمان دور اندیش و خرد مندان صداقت
 کیش نتیجه اختلاف سران و گردنان ایران را چون چهره شاهد
 خانه روب قبل از ظهور در مرآت فراست دیده در منع ظهور آن سعی
 خود بجا آورده بودند فائده بخشید. آری پیداست که چون دولتی
 بجانب انحطاط و انقراض میل مینماید سخن حکیمان کار شناس بقدر
 اوازنسناس هم تأثیر نمی کند بلکه همواره چابلوسان چرب زبان
 و ساعیان و نمام در جامعه راستان در آمده و بتقرب حکمداران سرافراز
 شده برای استحصال منافع ذاتیه بوساوس نفسانیه و دسایس شیطانیه
 قلب نحاس نحس را بقلب زرین ریخته و روی سیاهش را بآب
 زر اندوده از روی دولتخواهی خداوندان خود در انشان داده از راه
 راست می برارند. و در ورطه هولناک انداخته بگردار ناهموار
 تشویق می نمایند. و نظام و انتظام و آیین و قوانین را مختل گردانیده
 بجهت عیش پنج روزه هم باعث اضمحلال دولت میشوند. و هم
 خودشان نیز در اندک فرصت جزای اعمال خود را یافته بادیکران
 پایمال میگردند. انتهى

رئیس فرقه اسلام عیاض بن غنم که با طرف دومه الجندل یافت
 میشد خبر نقض عهد مستنصره عرب که در برشام اسکان داشتند
 بخالد فرستاده و خالد رضی الله عنه نیز بسرعت تمام بدان طرف
 توجه نموده بدومه الجندل واصل شده و از یک طرف عیاض و از طرف

دیگر خالد بر استحکام ها هجوم نموده در دومه الجندل درآمدند. و دو نفر از رؤسا بنام اکیدر وجودی که دومه الجندل را با اطراف و نواحی در میان خود تقسیم کرده و نخستین هر دو با هم متفق شده فننه خفته را پیدار کرده و هر چند بعد از آن اکیدر از چنین رفتار بیزار شده بود ولیکن چون عذرش نامعقول بود پس بدرجه قبول نرسیده اکیدر را بیرون وجودی را درون دومه الجندل بقتل رسانیدند. و آتش فساد را بآب سیاست خاموش گردانیده هنوز بتمهید بساط امن و امان مشغول بودند که باز طوائف فرس و عرب از روی نفاق در ملک عراق ناره قتل را باشتعال آورده همراه وکیل خالد مثنی که در عراق بود بجنک در پیوستند. بنا برین خالد نیز مانند برق خاطف به عراق رسیده لشکر ایران و عرب را باز پراکنده و پریشان ساخت اگر چه بعد از تمهید امور جمهور بی اذن خلیفه به پنهانی بز یارت کعبه رفته باز آمده بود. مگر این خبر بجمع خلیفه پیغمبر و اصل کشته و خالد را بخطاب عتاب بطرف برشام که اسلام همراه رومیان محاربه داشتند معین نمود. اگر چه رومیان از قبائل خود و از مستنصره عرب که در برشام متوطن بودند خیلی کسان را برای جنک وجدال اسلام بحرکت آورده بودند. ولیکن خالد رضی الله تعالی عنه نیز زود رسیده و در میدان کارزار درآمد و بردشمنان مظفر و منصور کشته صورت اضحلال ایشان را بخلیفه رسول الله عرض نمود. اگر چه بعد از آن هم بفرمان خلیفه در عرصه پیکار سبقت ورزیده بر لشکر رومیان که همراه سردار ماهان نام بودند اقمقام نموده پراکنده و پریشان گردانیده بود مگر از کثرت رومیان خلیفه را اکاهی داده بجهت امداد استمداء نمود. اتفاقا درین اثنا لشکری که

از یمن برای کارزار رومیان ترتیب یافته بود بمدینه و اصل کشته
و عکرمه بن ابوجهل را با فرقه لشکری که همراه داشت و رئیس حیر
ذوالکلاع را بالشکر حیر و دیگر سرداران را نیز که همراه ایشان
آمده بودند هر یکی را بالشکر خود بامداد خالد روان کردند.

چون خالد بن ولید در عراق لشکر ایران و مفسدان عراقیان را
در اندک زمان پراکنده و پریشان گردانید پس خلیفه رسول الله
علیه السلام بفتح باب محاربه رومیان نیز هنگام سعادت اقتران را
غنیمت شمرده خالد بن سعید را بایک فرقه عسکر بجانب برشام و دنبالش
عمرو بن العاص را بایک فرقه لشکر روان و بعد از آن ولید بن عقبه
وزیاد بن ابوسفیان را نیز بیکان بیکان با جنکاوران اسلام فرستاده
و ولید را بمحاربه اردن و عمرو بن العاصی را بکارزار فلسطین و زیاد بن
ابوسفیان بر یاست فرقه ها و ابو عبیده بن الجراح را بنظارت تمامی
فرقه ها معین گردانیده برای فتح و استیلای حصص فرمان دادند.
خالد بن ولید نیز بعد از تسخیر تمامی عراق بکران خوش خرام را
بسوی برشام نیز عنان گردانیده و از چهل هزار نفر لشکر اسلام که
بجهت امداد آمده بودند شش هزار نفر را برای تأمین نخط رجعت
تعبیه نمود.

چون شهنشاه روم هر قایوس دید که قوت اسلام روز بروز
زیاده می شود و عراق را فتح نموده بدیار شام نیز تجاوز می نمایند پس
بتصور اندفاع چنین امر مهم بالذات از شهر شهر قسطنطنیه برخاسته
بجانب دیار سوریه عزیمت نموده و بقدر دو بست و هشتاد هزار نفر
چه از مستنصره عرب و چه از روم فراهم آورده و بفرقه های
متعدد تقسیم کرده و خودش در حصص قرار گرفته برادر خود

ترا قوس تئودورس را بانود هزار نفر بمقابلهٔ عمرو بن العاص که
 در ارض فلسطین بود. و پسر نوزر یورغس را بمقابلهٔ یزید بن
 ابوسفیان و تئودورس نام امیر را بمجادهٔ فرقهٔ شرحبیل ابن حسنه
 و کیکیلوس نام سردار را باشصت هزار نفر بمحاربهٔ ابوعبیده بن
 الجراح رضی الله تعالی عنه معین ساخت. امرای اسلام نیز از
 کثرت رومیان بحزم تمام در موقع مستحکم (یرموک) نام فراهم
 آمده از یک طرف کرپوه یرموک و از طرف دیگر (واقوصه) را
 پناه ساخته تارسیدن خالد بن ولید رضی الله تعالی عنه بقدر مدت سه
 ماه روبروی رومیان قرار گرفتند از فراهم آمدن عسکر اسلام در
 یرموک رومیان نیز فرقه های متفرقه خود را بزودی فراهم آوردند
 خالد بن ولید نیز واصل گردیده از لشکر اسلام که بچهل و شش هزار
 نفر بالغ شده بود شش هزار نفر را باعکرمه بن ابوجهل برای
 تأمین خط رجعت تعبیه نمود. اگرچه این اثر علیه الرجعه در کامل
 التواریح میگوید که خالد بن ولید بمواجهت عسکر اسلام چنان بیان
 نموده بود که اگر امروز برای محاربهٔ رومیان رتبهٔ سپهسالاری را
 بمن تفویض نماید ممکن که بعد از من هر یکی از شما نیز یکان یکان
 بنوبت خود سپهسالار خواهید شد. (خالد بن سخن هم قوت و کثرت
 رومیان را نشان و هم شهادت خود را ایما و بیان کرده بود و همکنان
 بالاتفاق رتبهٔ سپهسالاری را بحالد مناسب دیدند) مگر سخن مذکور از
 طریق خرد دور میباشد. چونکه خلافت رسول الله علیه السلام
 خالد بن ولید رضی الله تعالی عنه را برکافهٔ عساکر اسلام که از عراق
 تا شام یافت میشدند بمنصب امیر الجیش سرافراز و ممتاز کرده بودند.
 پس چرا در محاربهٔ رومیان سپهسالاری را از امرای اسلام طلب بکنند

و انکسائیکه میگویند محاربهٔ یرموک در عهد خلافت فاروق در تاریخ پانزدهم سنهٔ هجرت سنیه بوقوع آمده بود یکی از ایشان صاحب فتوح الشام از دی است که مأل فقرهٔ گذشته را بصورت آتی نوشته است که چون خالد در هنگام خلافت فاروق عزل شده بود. بنابراین اندات در موضع یرموک از سبب اختلاف رای امرا ادارهٔ جیش را از ابو عبیده طلبیده و آن هم ادارهٔ محاربه را بدو تفویض نموده بامرای عسکریه نیز گفته بود که باید که همکنان بامر خالد اطاعت نمایند. گفتار ابو عبیده هم عبارت از بیان آن درایت و کفایت خالد بود که در محاربه داشت. ولیکن این اثر ازین غفلت ورزیده عهد دو خلافت را با امیری مطلق و امیری مقید خالد باهم آمیخته است. الفصه خالد از عسکر اسلام هزار هزار نفر تفریق و بچهل فرقه مرتب و در جایهای مناسب تعبیه نمود. چون درین اثنا یکی از امرای روم بنام یورغوس با خالد بن ولید ملاقات کرده و حال اسلام و کیفیت نبوت پیغمبر علیه السلام را پرسیده و از جوا بهای خالد دلش بجزایب اسلام میلی تمام نموده ایمان آورد. لاجرم از یکطرف ایمان آوردن یورغوس باعث ضعف رومیان و از طرف دیگر اهلیت و کفایت خالد هم که در عراق بتأدیب اهل نفاق شمیر ساق ورزیده بالشکر ایران کارزارهای فراوان کرده اصول محاربه سر بازان متمدن را بالنجربه تحصیل نموده بود سبب دلیری اسلام شده. عسکر اسلام بانتظام تمام بر لشکر رومیان حمله آورده بازار کیرودار را چنان کرم ساختند که در اندک زمان رومیان بضرب تیغ و سنان آتش افشان دلاوران اسلام تاب نیاورده رو بگریز نهادند. و عسکر اسلام دنبال ایشان باقدام اهتمام شستابان شده بپیچیده غضنفرانه از

شریان دشمنان انقدر خون فاسد ریختند که بسیاری محققان شمار رومیان را که در میدان محاربه در وادی و اقوصه افتاده بودند بنود هزار نفر رسانیده بیان میکنند که بسیاری امرای رومیان نیز کشته گشته برادر هر قلیوس بنام تیوزوس هم قدم خود را در عرصه عدم نهاده با کشتگان همدم و همقدم شده بود. از امرای اسلام عکرمه بن ابو جهل و یورغوس که نو مسلمان شده بود و پسر عکرمه عمرو و سلمه ابن هشام و دو فرزند سعید عمرو و ابان و هشام بن العاصی و هبار بن سفیان و طفیل بن عمرو خالد بن سعید نیز از دنیای ناپایدار بسوی دارالقرار رفتار نمودند. نعل خالدين سعید یافت نشده در محل شهادتش اختلاف واقع گشته چنانچه بعضی کسان بر آنند که در مرج الصفر شهید شده است. درین کارزار همت و غیرت ابو سفیان نیز بسیار بود. چونکه يك چشم آنهم بتیر جانکسار از کار معطل شده است.

امرای عسکر اسلام بسرانجام چنین ظفر نیک انجام عنان نوسن مرام را بجانب بصری الشام گردانیده و ارا نیز بصمصام خون آشام کشاده ساکنانش را رام ساختند. اگرچه بعضی مؤرخین میگویند فتح بصری قبل از برخاش یرموک بوده است اما چون دنبال ایشان قشون بزرگ رومیان یافت میشد پس چگونه دشمنان را دنبال خود گذاشته بصری را محاصره میتوانستند کرد. بنابراین قول نخستین مرجع مینماید. در باره محاربه اجنادین که دلاوران اسلام لشکر رومیان را منزوم گردانیده هزار نفر رومی را طعمه شمشیر خونخوار ساخته بودند نیز اختلاف واقع شده بعضی بر آنند که قبل از یرموک و بعضی میگویند بعد از آن وقوع آمده است.

تاریخ سیر دهم سنه هجرت سنه هنوز امرای عسا کر اسلام
بامحاربه رومیان مشغول بودند که در بیست و ششم جاذی الاخر خبر
وفات ابوبکر رضی الله تعالی عنه بمسکر اسلام واصل شد ولیکن
تا ختام محاربه انرا اظهار نکردند.

(استطراد)

روجه سالف البیان چنانکه در هنگام اشتغال خالد بفتح عراق بزرگان
ایران از سوء اخلاق بدام شقاق و نفاق گرفتار شده بمالایعنی اشتغال داشتند
رومیان نیز بسبب فساد اخلاق بر تمامی زیر دستان ممالک وسیعه خود جور
و ستم را بدرجه رسانیده بودند که در لشکر روم که در سوریه برای مقاومت
اسلام جمع شده بود . فسادهای کونا کون و فحشیات بوقلمون را
مباح ساخته شیشه نك و ناموس مظلومان را بسنك تعدی شکسته
و بمسال و منال اصحاب اموال نیز دست ظلم را دراز میکردند . اگر
احیانا بعضی از ستمدیدگان ناتوان از بی انصافی لشکریان پیش
سرداران عسکر و یوالبیان شهر داد خواه میشدند . هیچکس بفریاد
شان نمیرسید . بلکه امرای عسکر نیز حتی الامکان در کسر ناموس
مردمان دریغ نمیکردند . احوال ایشان در تاریخ فتوح الشام ازدی
علی التفصیل مذکور است . بروجه کلام اتی البیان اگر بعسا کر
اسلام که از ملک کرم سیر یعنی از عربستان بودند هوای سرد شمال
مقاومت نمیکرد . هر آینه در اندک زمان شهر قسطنطنیه را نیز
در دست تسخیر می دراوردند . چونکه بموجب سالف البیان عسا کر
اسلام از هجرت نبویه هنوز يك قرن هم نگذشته بود که از شرق
تا کاشغر و از غرب تا ساحل بحر محیط ممالک وسیعه را فتح نموده بودند .
مگر بجانب شمال عدم اشتغال ایشان محض از مقاومت هوای سرد بود که

بوی الفت نداشتند . و چون نوبت مسلمانان ترک رسید ، عسکر دولت عثمانیه نیز تا پای تخت اوستریا یعنی تاویانه و اصل گردیده است . اکنون ما باز بصدد خود رجوع نمایم .

خليفة رسول الله ابو بكر رضى الله تعالى عنه در سال دهم هجرت سنیه در ماه ربیع الاول بر مسند مقدس خلافت قرار گرفته و در سیر دهم سنه هجرت سنیه بروز بیست و دوم جمادی الاخر بسوی دار آخرت ارتحال نمود . دو سال و سه ماه بر مسند خلافت نشسته حق خلافت را چنانکه باید و شاید ایفا و بسیاری اهل ارتداد را اصلاح و در اندک زمان خطه عراق را از سر تا پا فتح و تسخیر کرده . و در سوریه و فلسطین لشکر رومیان را بر هم زده . بعد از آن مقدمات فتوحات عظیمه را تأسیس و تأیید و بنیاد حکومت اسلامیه را تحکیم و تشدید نموده . و اندکی قبل از وفات برای استقرار حکومت عادلانه و انتشار مدنیت فاضله و اسسایش بنی آدم تا اقطار و اقطاب عالم که مقصد اصلی نیز همان تواند بود . عمر بن الخطاب را که درایت و کفایتش مسلم خواص و عوام بود سزاوار مسند خلافت دیده . و درین خصوص با صحابه کرام رسول الله علیه السلام مشورت نموده . موافق رأی صواب نمای شان بدستخط عثمان بن عفان وصیت نامه آتی البیان را تحریر کنانید .

(صورت وصیتنامه)

(بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما عهد به ابو بكر خليفة محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم عند اخر عهده بالدنيا و اول عهده بالآخرة في الحال التي يؤمن فيها الكافر و يوقن فيها الفاجر اني استعملت عليكم عمر ابن الخطاب ولم آل لكم خيراً فان صبر و عدل

فذلک علمی به ورائی فیه وان جار و بدل فلا علم لی بالغیب و الخیر اردت
ولکل امری ما کتسب و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)
مفهوم شریفش آنکه . این همان عهد است که ابوبکر خلیفه محمد
رسو الله صلی الله علیه وسلم در دم واپسین دنیا و نهادن قدم نخستین
بسوی عقبی در حالیکه کار ایمان می آرد و فاجر ایقان نمایند کرده
است . من برای خوبی شما عمر این الخطاب را خلیفه ساختم . اگر صبر
و عدل نماید پس علم من بدان است و رأی من نیز در همان . اما اگر از راه
تجسوز و رزیده ظلم کند و چون من غیب را نمیدانم پس مرا عتاب
نمایند . من محض خوبی خواستم و هر کس جزای عمل خود می یابد .
و ظالمان هم بزودی میدانند که بکدام حال گرفتار خواهند شد . چون
این عهد نامه را بدست یکی از اصحاب سپرده در مجمع ناس بقرائت
آوردند . همگی شنوندگان با آواز بلند گفتند آری بشنیدیم و طوعا
قبول کردیم .

(عزل خالد و فتح دمشق)

چون عمر رضی الله تعالی عنه بر مسند خلافت قرار گرفت .
نخستین خاندین ولید را از سپهسالاری عزل نموده بجای آن ابو عبیده را
بر اشکر اسلام امیر نصب کرد . از آن روزی که خالد بن ولید
در بلاد یمن بن نو برد را بسهو و یا بخواش و الحاصل بهر گونه که بوده
باشد بروجه سالف البیان گشته بود . عمر از وی مطمئن نبوده است .
اگر چه ابن اثیر و ابن خلدون اعتقاد بر آن دارند که ابو عبیده
در اثنای محاربه تبذیل سپهسالاری را پنهان داشته . و بعد از ظفر
محاربه یرموک بصری را کشاده . و فی الفور بجانب دمشق رفته آنرا
نیز محاصره نموده . و مدت محاصره تا هفتاد روز تمتد گشته

آخر الامر خالد بن ولید رضی الله عنه در شبی که رومیان بخواب غفلت غنوده بودند . با بعضی دلاوران اسلام ز بان را کذاشته در دمشق درآمد . و يك دروازه قلعه را ضبط نموده با آواز بلند تکبیر دادند . و عسکر اسلام که بیرون بودند بمجرد شنیدن آواز تکبیر یکبار از هر اطراف وانظار بر فتار آمده عسکر روم را با سپهسالار شان انستاشس سراسیمه گردانیده دمشق را بروز بازو بکشادند . و مقاومت کنندگان را بتیغ تیر و دشمنه خونریز مالشی خوب دادند . اما در تاریخ فتوح الشام از دی چنان بیان شده است که از بهادران اسلام تنها خالد بن واید يك دروازه را بچنگ وجدال گرفتند . و دیگر جهات را نه بقتال بلکه بصورت آشتی در قبضه تصرف در آوردند . هر چند درین اثنا رومیان از حص بامداد دمشق شتاب هم ورزیده باشند . اما آن جیش اسلام که در میان دمشق و امداد کنندگان تعبیه شده بود . چشم آیدگان را بیرق شمشیر خیره گردانیده از امداد نومید ساختند .

بعد از فتح دمشق ابو عبیده بن الجراح عزل خالد بن ولید و منصب سپهسالاری خود را اعلان نموده . و خالد بجانب مدینه منوره متوجه شده و امرای اسلام بسوی قشون جیم رومیان که در تمام فحل نام بودند رفته مشغول کارزار شدند . اگر چه شمار لشکر رومیان کثیر و جمعیت شان کبیر بود . ولیکن بنبرد هزاران اسلام تاب نیاورده مانند کاه کوسفند پراکنده شده بقدر هشتاد هزار نفر روم نعه خنجر خونخوار کشته و بقیه السیوف نیز عار فرار را اختیار کردند . درین محاربه رئیس عسکر اسلام شرحبیل بوده و بعد از آن بجانب بیسان رفته انرا نیز بضرب شمشیر در قبضه

تسخیر در آوردند . ساکنان شام و اضلاع حوران و تدمر و تبریه و اهالی اطراف اردن نیز از فتح دمشق و بیسان متعجب گشته طالب صلح شدند . ورجای شان بدرجه قبول رسیده بهر اطراف و اکناف عاملان اسلام نصب گردیدند . چنانچه در دمشق شام یزید بن ابوسفیان و به تدمر دحیه الکلبی و بحوران ابوالاظهر الفشیری معین شده و فتوحات آن جهات را بخایفه رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه اشعار نمودند .

خالد بن ولید بمدينه واصل شده و با خلیفه عدالت پرور یعنی حضرت عمر رضی الله عنه ملاقات کرده و عقده دلش را کشاده باز بمحاربه رومیان بشرطی که زیر فرمان ابو عبیده بماند بدیار شام عودت نمود . چون در سوریه جمعیت رومیان پریشان و مواقع مهمه عسکریه بدست اسلام درآمدند پس بفرمان خلیفه پیغمبر علیه السلام لشکر اسلام که از عراق بجهت امداد غازیان شام همراه خالد و قعقاع و دیگر رؤسا آمده بودند باز بجانب عراق عودت نمودند .

وقتی که خالد بن ولید بفرمان ابوبکر رضی الله تعالی عنه بر تمامی لشکر اسلام که در بر شام بکارزار رومیان مشغول بودند امیر شده بجای خود در عراق مثنی ابن حارثه را وکیل گذاشته و خودش با قدری از عسکر عراق بجانب سوریه عزیمت نموده با جنک رومیان مشغول شده بود . بزرگان ایران بتبدیل سلطنت مشغول شده شهر رازن شیرین بن شهریار را بر تخت نشانیده و آتش اختلال را خاموش گردانیده فیروز نام امیر را بالشکر فراوان برای نبرد دلاوران اسلام فرستادند . بتاریخ سیر دهم هجرت سنیه نزدیک موقع ضراردولشکر خونخوار رو بهم آورده بازار کارزار را کرم کردند

مثنی از اندیشه آنکه اسپان دلاوران اسلام از دهشت فیلی که در
 لشکر ایران بود رمیده جیش اسلام را خلیل پذیر نکردند با چند نفر
 دلاور بر فیل حمله آورده بقتل رسانیدند. بعد از آن لشکر دشمن را نیز
 چنان پراکنده و پریشان ساختند که ایرانیان بسرعت تمام بجانب
 شهر کریزان شده محصن نمودند. چون درین اثنا شهر یراز رخت
 حیات بر آورده قبای محمات در بر کرد. در میان ایرانیان باز برای
 انتخاب فرمان فرمائی که از خاندان ساسانیان باشد اختلاف فراوان
 بظهور آمده بعضی حکمرانی از رمیدخت و بعضی بسطنت شهزاده
 شاپور مایل شده و آخر الامر طرفداران شاپور قوت یافته از رمیدخت
 را از تخت فر آورده خواستند که او را بزور و جبر با فرخزاد که یکی
 از بزرگان ایران بود جفت سازند. بانوی بیچاره یعنی از رمیدخت
 بالتماس تمام از سیاوش که یکی از اعظم سرداران ایران بود استمداد
 نمود. انهم التماس راقبول نموده در شب عروسی بایک فرقه عسکر
 چون بلای ناگهان بر سر فرخزاد ریخته بکشت و شاپور را نیز
 مدتی محاصره نموده. آخر الامر او را نیز بقتل رسانیده از رمیدخت
 را باز بر تخت ناز سلطنت نشانید. عساکر اسلام اشتغال ایرانیان
 را فرصتی شگرف پیدا شده یک طرف نهر فرات را از سر تا پادر قبضه
 تسخیر در آوردند. درین اثنا از انقطاع خبر مدینه منوره مثنی بشیر
 بن الحصاصیه را وکیل گذاشته خود بجانب مدینه توجه نمود
 در هنگام وصولش بمدینه ابوبکر رضی الله تعالی عنه در حالت نزع بوده
 خلافت را بعمر رضی الله تعالی عنه وصیت می نمود که از آمدن مثنی
 خبردار شده و عمر را نزد خود خوانده و نام خالد بن ولید را در میان
 نیاورده گفت مثنی را بقدر کافی عسکر داده زود بجانب ایران ارسال

کنید. وان لشکر که از عراق بطریق امداد بشام رفته است باز
ب عراق عودت نمایند.

(والی شدن ابو عبید ابن مسعود بولایت عراق)

چون عمر رضی الله تعالی عنه بمسند خلافت قرار گرفت. بمحاربه
ایران خیلی اعتنا نموده روز چهارم خلافت مثنی بن حارثه
را بایک فرقه عسکر که نو منتظم شده بود روان نمود. و در
روز بیعت عامه خطابت نمود و گفت ای معشر اسلام حجاز
قرارگاه شما نیست بل استقرار حجاز در دست شماست بجهاد است.
ای مهاجرین بجا هستید. بیاید تا باستیلای ممالک که خدای تعالی
بشما وعده کرده است زود بروید. خدای تعالی در کتاب کریم خود
برای غالب کرادانیدن دین اسلام بر جمیع ادیان وعده فرموده است.
جناب پروردگار انکسان را که در اظهار وانتشار دین یاری نمایند
همواره بر خوردار می سازد. و شما را بر ممالک ملل که مخالف دین
هستند وارث گردانیده است. ای صلحای امت بجا هستید. بعد
از ان ابو عبید بن مسعود ثقی را هم بجای خالد بن ولید امیر حبش و هم
والی ولایت عراق نصب و سعد و سایط را نیز بکان یکان بمخدمت
اهم و الزم معین کرد و گفت ای ابو عبید همواره برای وافکار اصحاب
پیغمبر علیه السلام مراجعت نمای. و نصیحت ایشانرا بکوش هوش
شنیده خودرا نکهدار. و از رأی ایشان جدا مشو. و از شتابی
پرهیز کن. و فرصت را نیز از دست مده. و چون این کار کار پیکار
است. پس خرد مندان کار شناس وقت تأنی و شتابی کار را میدانند.
و بتدکین وثبات فائق میشوند. اگر چه من سلیط را بسپهسالاری لایق
می بینم. اما چون در طبیعت شتابی دارد بنا برین در کارش تأخیر افتاد.

القصة مثنی واصل حیره شده و در اندک فرصت ابو عبید و سلیط
 نیز در عراق در آمده همگنان با هم بجانب پایین نهر فرات فراهم آمدند .
 چون مثنی چند روز از عراق بر آمده بسوی مدینه رفته از چشم
 مردمان نهان شده بود پس در میان اهل نفاق باعث قیل و قال گشته
 بعضی علامتهای اختلال هم بظهور آمده بودند . بوران دخت نیز
 رستم را که والی خراسان بود نامه ها فرستاده دعوت نمود . آن هم
 بایک فرقه عسکر از خراسان ب حرکت آمده هواداران از ر می دخت را
 زیر وزیر گردانید . و بزور بازو در شهر مداین در آمده سیاوش را
 بقتل رسانید . و از ر می دخت را خلع کرده و در چشمش میل کشیده
 کور ساخت و بوران دخت را باز بر تخت شاهی نشانیده بکار خود
 پرداخت . بوران دخت حامی خود یعنی رستم را اتابک سلطنت ایران
 گردانیده بامرای عسکر و امنای مملکت فرمان داد که همگنان بفرمان
 رستم مکر بسته باشند . بعد از آن رستم بهر اطراف و اکناف عاملان
 ظالمان را فرستاده و ساکنان مملکت را برای کارزار اسلام بزور
 و جبر بر پا کنانیده و جابان نام اسپر را بایک فرقه عسکر بیرخاش
 ابو عبیده فرستاد . از یکطرف مثنی برای تأمین خط رجعت از حیره
 بر آمده بطرف اسفل نهر فرات ب حرکت آمده و با ابو عبیده ملاقی شده
 عسکر اسلام را بصورتی احسن تعبیه نمود . از طرف دیگر سردار
 لشکر ایران جابان نیز با جمیت فراوان موقع نمارق را بدست
 تصرف خود در آورده و از طرفین صفوف کارزار را آراسته
 ناره قنار با شتعال آورده محاربه خونخوار بهم
 رسانیدند . آخر الامر دلاوران اسلام منظر و منصور شده جابان
 را اسپر ساختند . و فراریان ایران را تا ناحیه کسکر عقبگیر شدند .

نرسی نام که یکی از سرداران ایران بود کز زندگان را باز گردانیده
 بالشکر ایران که در کسکر بود فراهم آورد و خود در قالب گاه مانده
 و یحناحین لشکر از دودمان اکاسره دوامیر یعنی فرزندان بسطام را
 بنام نقدویه و شیرویه بالشکری که همراه داشتند معین گردانید .
 چون پوراندهخت خبر انهزام جابان شنید برای امداد نرسی جالینوس
 امیر را بایک فرقه جنکاور زود فرستاد . ابو عبید ازین حال خبردار
 شده قبل از رسیدن امداد ایران بحرکت آمده و در میان دولشکر
 دشمن درآمده مثنی را به پیکار نرسی ارسال نمود . از یکطرف مثنی
 بیرکت اسماء حسنی نرسی را بر کرسی مرک نشانیده متاع غرورش را
 بتاراج فنا دزداد از طرف دیگر ابو عبید نیز جالینوس را مغلوب
 و مأیوس و عسکر ایران را ناتوان و پریشان ساخته بار خراج را بر کردن
 عراقیان نهاده و بجانب حیره باز گردیده خبیر فح را باخس غنایم
 بسوی خلیفه رسول الله علیه السلام فرستاد .

چون جالینوس بهزار افسوس بعد از هزیمت بسوی مداین
 عزیمت و صورت واقعه را برستم بیان نمود . ایرانیان درفش کاویانی
 را بحادویه نام امیر که از اکابر رؤسای فرس بود تسلیم و بالشکری
 عظیم به پیکار خونخوار اسلام روان نمودند . چون این خبر
 باو عبید رسید انهم با عسکر اسلام از حیره برآمده رو بروی لشکر
 فرس که بدانطرف نهر فرات بموقع ناطف فراهم آمده بودند برکنار
 نهر عسکر را تعبیه نموده چند روز اقامت ورزیدند . بعد از آن از طرفین
 دوپل بر نهر فرات تمهید نمودند . ابو عبید از پل گذشته و رو بروی
 لشکر حادویه بجائی مناسب بدست آورده و لشکر خود را مرتب
 ساخته و بمیدان حرب درآمده اندیشید که اسپان دلاوران اسلام

از ترس فیلان معلم که در لشکر فرس بودند رمی شده تعبیه را خلیل
نرسانند. بنابراین بالشکر پیاده بر فیلان حمله آورده همراه شمشیر آتش
فشان پیریدن خرطوم فیلان مشغول گشتند. اگر چه ابو عبید بدست
خود نیز فیلی را کشته و سوارانش را بر زمین انداخته بود.
با این همه از کثرت خصمان و رمیدن اسپان نظام و انتظام عسکر اسلام
برهم خورده برای مرور بجانب یل بشتا قند هر چند مثنی بن حارثه
با چند نفر جنگاور بر لب نهر رسیده و سر جسر را زود ویران ساخت
و گفت ای مردان نامدار بعار فرار دستار ناموس را داغدار مسازید.
و اگر در میدان کارزار بنسک و وقار نمیرید. هر آینه در
خیراب آب بی تاب کشته غرقاب خواهید شد. اما چون
در هر جایاز گردانیدن مهزمان دشوار می باشد. پس پند سود
مندمتنی فائده بخشیده بسیاری کسان خود را در آب فرات انداخته
غرق شدند. ابو عبید نیز بر پای فیلی افتاده بدرجه شهادت و اصل
گردید و بعد از آن لوای سعادت التوای اسلام را دیگری بردوش
گرفته و آنهم در میدان اقصام شهید شده و همچنان شش نفر از پی
یکدیگر رایت سعادت را برداشته بدارالقرار رفتار نمودند. عاقبت
الامر قهرمان مثنی دست را بسوی رایت دراز کرده هنوز نو برداشته
بود که آنهم زخمدار گردیده از کار فروماند. فی الجمله درین بازار کبر
و دار بقدر چهار هزار نفر از پرستاران پروردگار بزخم شمشیر آبدار
و نیزه و تیر دلفکار و کرز و کویال خونخوار و در خیراب آب جانسکار
عازم دارالقرار شده. و دو هزار نفر از نهر فرات عبور
نموده. و چند نفر از رؤسای عسکر اسلام نیز بدرجه شهادت نائل
شدند. و از اشراف عرب عروه بن زید و ابو محجن ثقفی و ابوزید

الطائى و مثنى با سه هزار نفر در میدان جهاد پای ثبات نهاده مردانه
و غضنفرانه پیکار خونریزانه بهم رسانیدند . اگر چه ابوزید
نصرانی بود با این همه بغیرت قومیت انهم محاربه خوب نمود .
مثنى بدان جانب پل که سرش قطع شده بود موقعی گرفته عبور
کنندگان را گفت چون من در میان شما و دشمن درآمده ام .
پس زود عودت نموده سر جسر را که بریده شده است تعمیر کنید
تا همکنان ما با نظام و انتظام بجانب دیگر بگذریم . ایشان نیز پس
گردیده جسر را بر بستند . مثنى تا گذشتن لشکر اسلام بصورت
منتظم بادشمن مقاومت کرده . بعد از آن انهم بادلاوران که همراه
داشت بگذشت . اگر چه عسکر ایران هم از پل گذشته میخواستند که
لشکر اسلام را تعقیب نمایند . ولیکن حادویه بشنیدن خبر اختلال
ایرانیان که در حق رستم بظهور آمده بود طالب آشتی شده و اسلام نیز
بمقتضای حال راغب صلح گشته صورت واقعه را بخلیفه زمان یعنی
عمر رضی الله تعالی عنه اشعار نمودند . درین محاربه از لشکر
ایران هم بقدر سه هزار نفر در میدان کارزار مفتول شده است .
چون خبر وفات ابو عبید و انهزام لشکر اسلام بسمع امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه و اصل شد . خیلی متأسف گشته برای فرستادن
امداد بجانب مثنى بن حارثه مشغول گردید . در زمان سعادت
اقران نبوی روزی مصطفی علیه السلام جریر بن عبدالله را که بحضور
لامع النور حضرت رسالت پناهی حاضر بود فرموده بودند که
اگر قبيله بجيله را که در میان سائر قبائل متفرق شده است فراهم آری
تا امیر ایشان می سازم . جریر هم امر رسول الله علیه السلام
را بجا آورده در هنگام خلافت ابو بکر رضی الله تعالی عنه اجرای

و عده را طلبیده بود . ایشان جریر را رجا نموده گفته بودند که اندکی صبر نمسای چونکه اکنون باصلاح اهل ارتداد خیلی مشغول هستیم بعد از مدتی ابو بکر نیز ارتحال دار بقا نموده انفاذ وعده شریف تا زمان خلافت عمر باقی مانده بود . چون عمر رضی الله عنه شنید که لشکر اسلام در ایران انهمزام یافته است از یکطرف جریر ازود بقبیله بجیله امیر نصب کرده بامداد مثنی فرستاد . و عصمه بن عبدالله ضبی را نیز بایک فرقه عسکر ردیف جریر ساخته و درین باب باهل ارتداد هم امر نامه ها ارسال نمود . از طرف دیگر قهرمان مثنی نیز بسیاری قبائل را که نزدیک عراق ساکن بودند . بامداد خود دعوت نموده و در اندک زمان بسیاری مبارزان در جاههای معین جمع شده و دلاوران قبیله نمرینز که از نصاری عرب بودند . بسبب حیت قومیت همراه انس بن هلال بحرکت آمده باعسکر اسلام ملحق گشتند .

(وقعه انبار و یا اعشار)

چون اتابک عجم رستم دانست که فرقه عرب باقوتی بزرگ بکارزار ایرانیان باز مهیا گشتند . انهم از اکابر امرای ایران مهران را با لشکر فراوان بقتال اسلام بسوی حیره فرستاد . دران اثنا مثنی در میان قادسیه و خفان یافت شده بدو امیر یعنی بعصمت و جریر پیام فرستاد که باید که زود بجانب کوفه بطرف عرب فرام آید . چون ایشان بمحل مرقوم رسیدند . دیدند که مهران بمقابل ایشان بدانطرف نهرنشسته پل را نیز برنهر وضع کرده است . ایرانیان بمجرد رسیدن لشکر اسلام از نهر زود عبور نموده بر جریر و عصمت حمله آوردند . مثنی نیز بطرف جناحی که مهران دران یافت شده بود

بحرکت آمده بمحاربه شدید مهران را از جای لرزان ساخته بعد از آن
 بقلب گاه ایرانیان روان و جریر و عصمت نیز بمجناس مردان شاه
 حمله آورده ایرانیان را پریشان و جسر را ضبط نموده خنجر جمع
 عساکر ایران را بکلی از هم بریدند . فراریان عسکر ایران راه
 عبور نیافته سر اسیمه آساجانب پایین و بالامی شتافتند که سواران اسلام
 از هر طرف احاطه کرده بدرجه کشتند که لاشهای ایرانیان در میدان
 کارزار بیش از صد هزار بقید شمار درآمده برادر مثنی بنام مسعود
 نیز بدرجه شهادت رسید . چون درین پرخاش ده نفر عرب صد
 نفر ایرانی را بقتل رسانیده بودند بنابرین کارزار مذکور را
 وقعة الاعشار و بنسبت مقام نیز وقعة الانبار نام نهادند .
 بعد از آن هم فرصت را ضایع نکرده و باطراف و اکناف عساکر
 اسلام را فرستاده تمامی بلاد را که مابین فرات و دجله بود ضبط
 و تسخیر کرده مهابت عظیم اسلام در دل ایرانیان جایگیر گذاشتند .
 (محاربه قادسیه)

اگرچه از شهادت ابو عبید بن مسعود و انهرام لشکر اسلام بر سر پل
 و گذشتن عسکر ایران از نهر فرات ایرانیان را برای تسلط نمودن
 بر عسکر اسلام فرصتی تمام بدست افتاده بود . ولیکن بمقتضای
 زمان از سبب ظهور اختلاف ایرانیان که بیان خواهد شد حد و به
 بمصلحه مجبور گردیده بود . یعنی بعضی بزرگان ایران بجانب
 رستم که اتابک سلطنت بوران دخت بود مایل شده و بعضی نیز هوادار
 سردار فیروزان گشته و در میان ساکنان ایران شقاق و نفاق
 و اختلاف و افتراق بظهور آمده مصالح دولت مختل و علی الخصوص
 اداره محاربه که همراه اسلام داشتند خیلی مشکل شده . کو یا محو

و نابود شدن لشکر مهران باعث انتباه بزرگان ایران گشته بود که زود در مداین مجلسی عقد نموده برای تمشیت مهام مملکت و تنظیم امور سلطنت بالاتفاق قرار بدان دادند که از دودمان سلطنت ایران شهزاده را یافته بر تخت حکومت بنشانند . بعد از آن برستم و مهران گفتند شما در چنین زمان حکومت ایران را بپوشنت آرا و اختلاف نایجا پایمال ساختید . و ما را نیز در معرض هلاک و اضمحلال انداختید . اکنون باید که شما با هم اتفاق نمایید . و گرنه ما ابتدا همراه شما جنگ می کنیم و شما را از میان بر میداریم . رستم و مهران از سخن ایشان ترسیده ترك مخالفت نمودند . و برای و افکار انجمن تابع شده هر دو پیش بوراندخت رفتند . و برای نشان دادن شهزاده که از اولاد ملوک باشد تکلیف نموده و مخدرات خسرو پرویز را فراهم آورده گفتند باید که شهزاده را با نشان بدهید تا افسر شاهی بر سرش بگذاریم . اگر چه همگی بانوان ایوان شاهی چنان بیان نموده بودند که چون شیرویه بعد از قتل خسرو پرویز برادران خود را نیز تلف کرده بود بنابرین از شهزادگان کسی نمانده است که ما بشما نشان بدهیم . ایرانیان بسخن شان باور نکرده تعذیب بانوان آغاز نمودند . تا یکی از بانوان بمذاب شان تاب نیامورد و گفت بنام یزد جرد شهزاده که فرزند من است در خانه یکی از خویشاوندان خود در فلان جای پنهانست . پس ایرانیان زود بشتافته و یزد جرد را که بیست و یک ساله بود یافته بر سریر سلطنت ایران نشاندند و همکنان یکدل و یکزبان شده بدفع غائله اسلام لشکر فراوان مرتب و مسلح گردانیده از هر اطراف و اکناف بجهت هجوم عراق اتفاق نمودند . مثنی افکار ایرانیان را بجانب خلیفه

نوشته هنوز منتظر جواب بود که بسیاری اهل عراق از روی نفاق مرتد شده طریق عصیان و شقاق را پیش گرفتند . مثنی نیز لشکر اسلام را زود فراهم آورده در موقع ذیقار خیمه ها را برپا کرده قرار بگرفت چون این خبر بامیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه واصل گردید . بالنفس عزم جزم عراق کرده کافه اسلام را اعلام و بترتیب لوازم کارزار قیام و علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه را در مدینه و کیل خود ساخته بیرون مدینه در مکان حرار نام خیمه و خرگاه را برپا کرده برای جمع عسکر مبادرت ورزیدند اگر چه کافه عوام از چنین حرکت خلیفه شاد کام گشته برای رفتن همراه خلیفه ازدل و جان آرزو می نمودند . ولیکن اصحاب کرام تبعاد خلیفه را از مقر خلافت هرگز مناسب نمی دیدند . با این همه کسی جرأت و جسارت نداشت که از آنجدمت شان عرض و بیان نماید . فی الجمله خلیفه پیغمبر علیه السلام مهام کارزار ایران را بسران حکومت اسلام بیان نمود و گفت باید که همگی خردمندان روشن ضمیر و بزرگان صاحب تدبیر و دلاوران چابک سوار و کاردان نیزه گذار حاضر کارزار باشند . و از تقرب زمان حج زود بجانب بیت الحرام خرامان گشته و بعد از زیارت عودت نموده طلحه را مقدمه الحیش وزیر و عبدالرحمن را امیر جناحین نصب گردانیده فرمود که همکنان در عراق بالشکر مثنی فراهم آیند .

چون قدر و اعتبار عثمان بن عفان نزد خلیفه پیغمبر علیه السلام از همکنان بیشتر بود . پس صحابه کرام بنزد عثمان رضی الله تعالی

عنه فراهم آمده گفتند باید که بخدمت خلیفه رفته بیان نمای که اصحاب کرام تباعد خلیفه را از مرکز خلافت مناسب نمی بینند . چون عثمان افکار ایشان را بخلیفه بیان نمود . خلیفه کلام عثمان را بعد از تأمل فراوان تصدیق نموده اصحاب ذوی الافهام را فراهم آورده و بعد از استشارة و استجازه بالاتفاق سعد ابن ابی وقاص را سزاوار امیری دیدند .

چون سعد برای جمع کردن صدقه قبیله هوازن رفته بود پس زود از آن طلبیده بر لشکر عراق سپهسالار گردانیده فرمودند که ای سعد باید که ترا شرف قرابت و صحبت رسول الله منور نکرده اند . بدانکه خدا بتعالی سیئات را بحسنات محو می سازد . واسطه که در میان خدا و بندگان خداست . تنها طاعت و عبادت است . چون خدا خالق بندگان . و بندگان هم مخلوق خدا هستند . پس در دین خدا هر يك مساویست . و شرف و فضیلت مخلوق که بر یکدیگر دارند تنها بعفت است . و بالطاف بی غایات جناب قاضی الحاجات نائل شدن هم بعفت میسر می گردد . چنانچه از پیغمبر علیه السلام مشاهده کرده تونیز همان طریقی را مرعی داشته بر محنت و مشقت صبر نمای . بعد از آن سعد را با چهار هزار نفر در راه انداخته دنبالش دو هزار نفر یمنی و انقدر نیز از عسکر نجدی برای امداد فرستادند . چون هزار نفر همراه مثنی بود و از اطراف و اکناف دیگر نیز بسیاری کسان دعوت را قبول کرده برای معاونت آمده بودند پس همگی لشکر اسلام بسی و چهار هزار نفر بالغ گردید . میگویند در آن عسکر